

# کتابخانه



ماهانامه فرهنگی مذهبی  
منجی  
وابسته به  
کانون انتظار  
دانشگاه اصفهان  
شماره چهل و یکم  
خرداد ماه ۱۴۰۳



## انتظار

## مذهب

## اعتراض





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماہنامہ فرہنگی، اجتماعی، مذہبی «منجی»

صاحب امتیاز: کانون انتظار دانشگاه اصفهان

@kanoon\_entezar\_esf

مدیر مسئول و سردبیر: مہدیہ سادات موسوی

طراح جلد و صفحہ آرا: فاطمہ عبداللہی

ویراستار: مہدیہ سادات موسوی

ہیئت تحریریہ:



فاطمہ داوری



علی یگانہ نسب



سہیلا رضایی



سہیلا محمدی دوست



افسانہ افشاری



فاطمہ عبداللہی

صفحه:

۱

انتظار؛ مکتب اعتراض

صفحه:

۴

نزدیک قله ایم خستگی ممنوع!

صفحه:

۵

پهلوانان نمی میرند.

صفحه:

۶

رئییسی بهشتی شد.

صفحه:

۷

عید قربانی وظیفه بر غریزه

صفحه:

۸

غریب کوفه

صفحه:

۹

همراه این کاروان شوید!

دو  
چهار  
سه  
ست

# سر مقاله:

هرکسی توتمی دارد!

که با آن عشق می‌ورزد، دوست می‌دارد، می‌پرستد، مینالد، دعا می‌کند، می‌گرید، اشک می‌ریزد، انتظار می‌کشد، صبر می‌کند، اخلاص می‌ورزد، ارزش می‌نهد، رنج می‌برد، ایثار می‌کند. هرکسی توتمی دارد و توتم هر کسی " ذکر " آدم بودن اوست، یادگار بهشت آدم، یادآور هبوط.

هر قبیله‌ای توتمی را می‌پرستد که روح جد نخستین همه افراد قبیله در او حلول کرده است، در او زنده و جاوید است، روح قبیله در او جسم گرفته است، کشتن او، خوردن او، بر افراد قبیله‌اش حرام است، بر قبیله‌های دیگر حرام نیست، آنها بیگانه‌اند، آنها توتمی دیگر دارند، از خون و خاک و نژاد و تبار توتمی دیگرند، فروختن و مبادله و رسیدن پشم و دوشیدن شیر و کندن پوست و کشتن و خوردن هر توتمی بر افراد قبیله‌اش حرام است، توتم، خدای قبیله است، رب النوع قبیله، تجسم روح و شرف و قداست و حقیقت و شخصیت و تجلی ذات و نژاد و تبار و وحدت و اصالت و جوهر انسانی مشترک و ماهیت ماورائی مشترک تمامی قبیله است.

به جان او سوگند که جانم را فدیه‌اش می‌کنم، اسماعیل را قربانیش می‌کنم، به خون سیاه او سوگند که در غدیر خون سرخم غوطه می‌تورم، به فرمان او، هر جا مرا بخواند، هر جا مرا براند، هر چه از من بخواهد، در طاعتش درنگ نمی‌کنم.

هر کسی را، هر قبیله‌ای را توتمی است، توتم من، توتم قبیله من، قلم است.

قلم زبان خدا است، قلم امانت آدم است، قلم ودیعه عشق است، هر کسی را توتمی است،

و قلم توتم من است.

و قلم توتم ما است.

دکتر علی شریعتی

# انتظار مذهب اعتراض



## سهیلا محمدی دوست

حالا شما چه! قبایتان برنخورده است که خودتان، خودتان را مسخره آقا کرده‌اید! مثلاً از خودتان نیشگونی بگیرید و بگویید بس کن! مولا می‌بیند و من هنوز بی‌خبر و توخالی، رشته ادعای انتظار را محکم گرفته‌ام. بیایید و بسپاریمش دست استاد عزیزمان! دکتر جان شریعتی. بگذاریم در مکتب ایشان کمی یاد بگیریم.

مسئله انتظار در بینش گروه اعتقادی (غیرمذهبی‌ها) غیرمذهبی‌های تحصیلکرده می‌گویند: اعتقاد به امام زمان و انتظار، اصولاً از نظر «علمی»، مخالف واقعیت و حقیقت و غیرمنطقی و غیرمعقول است و از نظر «اجتماعی»، یک فکر کهنه و انحطاط آور.

۱. غیرعلمی است، به خاطر اینکه مردمی که در این قرن - که فیزیک، بیولوژی و فیزیولوژی تا این حد ترقی کرده و انسان و حیات را شناخته است - معتقدند که یک فرد می‌تواند، در اندام طبیعی،

"اکنون زمان، منتظر یک تن است. همه چیز در انتظار یک فرد است! فردی که تجسم همه‌ی ارزش‌هایی است که در حال نابود شدن است." روزهای سختی است، نه! در گذر سخت شب و روز، نداشتن‌ها و نبودن‌ها که حسابی به جان آدم‌ها می‌زنند، در بازی عقربه‌ها، سرگرم خیلی چیزها می‌شویم و فراموش می‌کنیم که ای وای! همین نیمه شعبان آخری بود که گفتم آقای عزیز نوکرت هستم، فدایتان هم می‌شوم! فرموده‌هایتان را هم چشم! انجام می‌دهم.

شما را چرا، خودم را می‌گویم. نمی‌دانستم منتظر کیست که من ادعا می‌کردم انتظار آمدنش را دارم. پایان شب، زمانی که تمام روز را در دست بازبینی قرار میدهم، شاهد و سرنخی دستگیرم نمی‌شود که حداقل دلم را گرم کند که بله! من هم از دریای انتظار چیزهایی می‌دانم.

- معتقدند که یک فرد می تواند، در اندام طبیعی، زندگی نامحدود و غیرطبیعی داشته باشد. و هزار سال، دو هزار سال، سه هزار سال و چند هزار سال زنده بماند، این برخلاف بیولوژی، برخلاف فیزیولوژی و برخلاف منطق علمی و ناموس طبیعی است.

۲. از نظر اجتماعی، یک فکر ضد ترقی و ضد مسئولیت انسانی است، برای اینکه پیروان این فکر معتقدند که اصلاح اجتماع و آگاهی انسان و نابود شدن نظام ستم و تبعیض و فساد در دست انسانها نیست، در یک دست غیبی است که باید در آینده بیاید و سرنوشت

بشریت را از پلیدی و انحطاط نجات بخشد؛ بنابراین، اعتقاد به یک منجی غیبی که اصولاً رسالتش غیبی است، ظهورش غیبی است، زندگانش غیبی است، مسئولیت و اراده ی ما در کار او هیچ اثری ندارد... خود به خود این نتیجه را به دست می دهد که، پس ما در تعیین سرنوشت خودمان، جامعه مان و بشریتمان هیچ سهمی نداریم و امکانی برای ما نیست که، در زمان غیبت او، بتوانیم «عدالت» را در جامعه مان و یا در زمین مستقر کنیم. این اعتقاد، مسئولیت را از انسان سلب می کند، زیرا اراده ی انسان را نفی کرده است.

شماره جلد ۲


نام علم

شهرت شمس زینانی

نام پدر محمد تقی

شغل بیبر

نام و شهرت قلم



این انتقاد در اروپا به وسیله ی نویسندگان، بخصوص برای کوبیدن یهود - که آنها هم منتظر ظهور مسیح اند، و عیسی بن مریم را مسیح نمی دانند - به شدت مطرح شده و بسیاری از رمان ها و داستان ها در این باب به رشته تحریر در آمده است.

مسئله انتظار در بینش گروه اعتقادی (مذهبی ها)

توده ی مذهبی ما، که همچون همه ی توده های مذهبی، در عقاید و احکام و مراسم مذهبی خود شک روا نمی دارند تا به توجیه و تحلیل و استدلال و اثبات آن و رد انتقادات و نظریات مخالفان و منکران پردازند، به این عقیده ی ایمان قاطع و یقینی دارند و احتمال خلاف و خطا نمی دهند و چون بزرگترین دلیل حق بودن یک عقیده یا حکم مذهبی، این است که یک عقیده یا حکم، «مذهبی» باشد یعنی جزیی از مذهبشان باشد و

کتاب ، روایت یا فتوای روحانیون آن را القاء کرده باشد، به اصل وجود امام زنده ی غایب که پس از عالمگیر شدن فساد و ظلم ظهور می نماید و به شمشیر قیام می کند و از ستمکاران و نیز از قاتلان کربلا و خلفای جنایتکار و غاصب و از رژیم سفیانی و از علما و روحانیون مذهبی شیعه و سنی و دیگر مذاهب که مذهب را مسخ کرده اند... انتقام می گیرد و مردم را از ظلم، انسانیت را از فساد نجات می بخشد، و نظام عدل و رژیم امامت و سنت محمد (ص) و راه انبیاء و حکومت حق و قانون قرآن را در زمین مستقر می کند و صلح جهانی برقرار می شود. اینها (گروه مذهبی) اساساً به این نمی اندیشند که زندگی طولانی امام - بنا به قول معترضین - غیرطبیعی و غیرعلمی است تا به اثبات آن پردازند، باید بدان عقیده داشت و دارند.

است و خدا بر هر کار توانا است و توجیه فیزیولوژی و بیولوژیک آن لازم نیست.

اعتقاد به امام زمان در این گروه آخری که مذهبی‌هایی هستند که نمی‌خواهند معتقداتشان را با اصول علمی جدید توجیه کنند، خیلی روشن است و آن اینکه امام زمان از ذریه پیغمبر اسلام و به طور دقیق فرزند امام حسن عسگری و یکی از اوصیاء به حق پیغمبر است که به نام، او را پس از خودش در فهرست اسامی ۱۲ تن نام برده است که به دنیا آمده و بعد غایب شده است، غیبت کرده است، نه از دنیای مادی و از بین چشم‌ها، او را «نمی‌شناسند» اما «می‌بینند». شاید بسیاری دیده‌اند و هم اکنون در کوچه و بازار می‌بینند، اما باز هم نمی‌شناسند.

این غیبت از چشم هاست، نه از ماده، نه از طبیعت و نه از زمین. این است که برخلاف عیسی که بنا بر مشهور به آسمان رفته و سوشیانت که به عقیده ی پیروانش در عالم دیگر است و امام محمد حنفیه که در کوه رضوی مخفی است، مهدی موعود در میان مردم زندگی عادی دارد و همه او را می‌بینند، اما نمی‌شناسند. انتظار، یکی از زیباترین و عمیق‌ترین جلوه‌های روح فراری و بی‌آرام انسان است. باز یکبار دیگر باید یادآوری کنم که انسان را صفتی، درجه‌ای، کیفیتی در بنی آدم می‌دانم. نه مترادف آدمیزاد!

بسیار کم اند از آدمیزادگان که «انسان» اند یا انسان شوند.

آدمیزاد هرچه انسان تر می شود، چشم به راه تر می‌شود. این یک حقیقت زیبایی است که همواره می‌درخشد. در انتظار چه؟ ر انتظار که؟ هر چه، هر که، در انتظار «گودو». گودو کیست؟ چیست؟ بکت می‌گوید: «اگر می‌دانستم، می‌گفتم». به هر حال یک منتظر. در ادیان این موعود منتظر روشن و مشخص است. یک منجی غیبی است و رسالتش نیز مشخص و معلوم.

آنکه باید بیاید یک «ابر مرد» است. در تشیع با اینکه موعود منتظر «مهدی» است و آخرین امام از سلسله‌ی امامان اثنی عشر، فرزند امام حسن عسگری و رسالتش هم معلوم است، رسالتی را که پیغمبر آغاز کرد و پس از مرگش نگذاشتند علی و فرزندان وی ادامه دهند و حکومت و امامت مردم را غصب کردند، او خواهد گرفت و ادامه خواهد داد.

بنابراین مهدی یک امام است و برای استقرار عدالت و احیای حقیقت می‌آید. این یک رسالت اجتماعی و سیاسی و اعتقادی و بشری است و او خود یک بشر است اما روح منتظر انسان که همواره بی‌قرار غیب و فراری به ماوراء طبیعت است نمی‌تواند تصویر بشری و رسالت این جهانی مهدی موعود را آنچنان که از اسلام رسیده است نگاه دارد. او را و کارش را در هاله‌ای از ماوراء واقعیت غرقه می‌سازد زیرا سرشت واقعی انسان واقع‌گریز است. او درخت را، تلاطم آب را، قله ی بلند کوه را، آینه را، ماه را، باد را و حتی مادی نماتر و جرم دارتر از اینها مهره و سنگریزه و چوب را به گونه ای «نه این جهانی» تلقی می‌کند، تعبیر می‌کند، چگونه «موعود منتظر» را می‌تواند در سیمای عادی بشری ببیند و اعتراف کند؟...

به بهانه گرامیداشت نام و یاد و قلم استاد بزرگ، دکتر علی شریعتی.





# نزدیک قله ایم خستگی ممنوع! افسانه افشاری

از جمله کسانی که در مسیر این انسان‌ها سنگ اندازی می‌کنند، همان بی‌ارادگانی هستند که چون خود به مقصد نمی‌رسند، چشم دیدن فتح قله را توسط انسان‌های با اراده ندارند؛ نقشه‌هایی بس ناجوانمردانه می‌کشند، حيله‌های شیطانی علم می‌کنند که گاه باعث می‌شود مردمان ساده فریب این افراد را بخورند و دیدگاهشان نسبت به انسان‌های با اراده، زمین تا آسمان بچرخد و مانع آنها شوند.

در این دنیا از این نمونه انسان‌های با اراده کم نیستند، سالها با انبوهی از بدخواهی‌ها، حرف‌های نابه جا تلاش کرده اند برای فتح قله ای که آن را در فهرست اهداف خود نوشته اند نکته حائز اهمیت این است که این انسانها باید راه خویش را تا انتها بروند، خستگی به خود راه ندهند، گمان نبرند که چون تا نزدیکی قله پیش رفته اند دیگر همه چیز تمام است و خستگی بر آنها غالب شود.

باید بدانند تا پرچم فتح خود را بر قله ندیده اند دست از تلاش برندارند. بگذار بی‌ارادگان هرچه می‌خواهند بگویند چه اهمیتی دارد! آنگاه که قله فتح شود همه چیز عیان می‌شود! درخشش‌ها، تلاش‌ها، خستگی‌ها، زحماتی که در برابر همه ی این مردمان کشیده اند حتی همان بی‌ارادگانی که مداوم سنگ اندازی می‌کردند!

آری رمز موفقیت انسان‌های با اراده تنها یک چیز است: در نزدیکی قله، خستگی ممنوع است!

ما انسان‌ها در جهانی بیکران مشغول زیستن هستیم و به حیات خود ادامه می‌دهیم؛ جهانی بزرگ، جهانی پر دردسر با کوله باری از مشکلات، رنج‌ها و درد‌ها! اما همه این‌ها برای چه؟ برای دستاوردی بس شگفت‌انگیز که فتح قله‌های آن، انگیزه ایست برای حرکت، برای نایستادن، برای تلاش و تلاش و تلاش!

در این جهان فانی انسان‌های متفاوتی مشغول به زیستن هستند، انسان‌هایی با اراده‌ای آهنین که هرچه زمین برای آنها گربه رقصانی کند، به پشت گوش می‌اندازند و راه خویش را می‌روند تا به قله‌های رفیع آنچه در سر می‌پندارند برسند و انسان‌های سست اراده به مثال پرواز پر قو که در هر جهت که باد وزد همان جهت را می‌گیرند و در آخر در باتلاقی از فساد و گناه فرود می‌آیند و تقلا برای نجات آنها مساویست با نابودی!

در این طبقه بندی انسان‌ها، به مراتب انسان‌های با اراده جایگاه والاتری دارند، اگرچه در مسیری که پیش رو دارند هزاران بلا بر سر آنها می‌آید که باعث می‌شود عقب بروند و گاه به همان مبدا آغاز حرکت برسند اما دوباره تلاش می‌کنند، خستگی نمی‌شناسند و راه را از نو می‌گیرند برای آنکه سرانجام فاتح آن قله باشند.



# پهلوانان نمی میزند.

## فاطمه داوری

از ساعت ۴ عصر تا لحظه قطعی شدن خبر شهادت شهید رئیسی و همراهانشان، ۱۵ ساعت گذشت و هنوز هم که هنوز است و شما مخاطب دوست داشتنی این سطرها را می‌خوانید، هیچ کدامان باورمان نشده که آن رئیسی ساده و مظلوم که به دور افتاده‌ترین نقاط کشور می‌رفت و به تک تک دلها گوش می‌داد، روند پیشروی اکثر پروژه‌ها را شخصا رسیدگی می‌کرد، آن روح صادق و سازگار و خستگی ناپذیر که لبخند و کلمات شیرین و شوخ طبعانه‌اش، مایه تسکین و امیدواری دل مستضعفان کشور بود، آن اسوه صبر و فداکاری که تمامی طعنه‌ها را برای بهبود وضع معیشت ما از دوست و دشمن می‌شنید و تحمل می‌کرد، آن اندیشمند و پذیرای نظرات متخصصان، آن عزیز ملت که تمام عمر کاری‌اش را صرف اجرای حدود و موازین الهی کرد.

همه ما جمعه تلخ اواسط دی ماه سال ۹۸ را یادمان هست. از خواب بیدار شدیم با خبری ناگوار که هنوز هم برایمان باورپذیر نیست و فقدان سردار دلها.

پس از شهادت سردار سلیمانی که فردی فراجناحی و عملگرا و مهربان با خودی‌ها و شجاع در برابر دشمنان خدا بود، حماسه‌ای عظیم در بدرقه‌اش خلق شد. عزت و شکل‌گیری مقاومت منطقه‌ای یادگاری بود که سلیمانی عزیز و یارانش را تا ابد زنده نگه می‌دارد.

مانند شهدا و انسانهای آزاده‌ای که در طول زندگیشان گاه شدند. شهید آوینی، شهید باکری‌ها، شهید تهرانی‌مقدم، شهید احمدی‌روشن و هم مسلکانش در وادی علم و تحقیق، شهید فخری‌زاده، امام خمینی عزیز و... شهید رئیسی عزیز نیز با رفتنش، معیاری جدید از خدمت‌رسانی و خستگی ناپذیری و حضور عالمانه و عاملانه مدیر کلان در میدان را به وجود آورد. از فردای پرکشیدنش همه ما چراغ بدست گرد ایران می‌چرخیم تا با انتخابمان، صندلی خدمتی که از شهید رئیسی به جای مانده است را به اهلش بسپاریم. و تا ابد به یادمان خواهد ماند که او پهلوانانه، بعد از سالها، رکوردهای جدیدی از یک رئیس جمهور مردمی را به یادگار گذاشت.

و بی شک او منتظر است تا اینک ما امانتش را با انتخاب درست به اهلش بسپاریم. به کسی که بتواند کشور را زمینه‌ساز ظهور کند. پس بررسی کنیم و شبیه‌ترین به او را برگزینیم. ان شاء الله...



# رئیس‌ی بهشتی شد.

فاطمه عبداللهی

"... بدانند همه که در این عرصه، به هیچ عنوان زخم زبان‌ها، تبلیغات ناصواب، سخنان ناصحیح، ما را مثل استاد بزرگمان شهید بهشتی، از میدان به در نخواهد کرد. در این عرصه بنای مقاومت و ایستادگی برای خدمتگزاری به مردم خواهیم داشت."

آیت الله شهید سید ابراهیم رئیسی

بارها مرور می‌کنم با خودم روزهای آخر اردیبهشت را. اردیبهشت امسال، از عمامه خاکی و آغشته به خون مبارک سیدی عزیز، رایحه‌ای بهشتی به مشامان رسید که سال‌هاست در هوای این سرزمین آکنده است. عطر شهادت. این میراث دیرینه فرزندان روح الله (ره) این بار پس از ۴۳ سال مجدداً رئیسی را به آغوش کشید که منتخب جمهور بود و چشم‌های خسته و عبای خاکی‌اش، او را عزیز جمهور کرد. خود را خادم مردم می‌دانست و آمده بود تا تمام معادلات سیاست زده‌ها را بر هم زند و از طاقچه دل اندوه زده و ناامید این مردم غبار برود و یک گل‌دان گل لاله سرخ با عطرا امید به یادگار بگذارد و برود.

۴۳ سال از آن هشتم شهریور داغدار می‌گذشت! آن شهریور ماتم زده‌ای که مردم با شهید جمهور، شهید رجایی وداع کردند و خاک گرم‌زده مام میهن، فرزندی را به آغوش کشید و اخلاص آن شهید بزرگوار، او را در یادها ماندگار کرد. این بار نیز، فرزندی دیگر در پاک‌ترین و مقدس‌ترین نقطه این خاک آرام گرفت که رجایی منش بود و بهشتی مرام؛ چراکه مانند رجایی زیست و همانند بهشتی، بهشتی شد.

آسمانی‌ها چقدر شبیه‌همند. رئیسی و بهشتی هر دو، معطر به عطر شهادت بودند و در کلامشان آرامش آسمان مشهود بود. شهیدی که خود را شاگرد شهید دیگری می‌دانست و استاد خویش را رو سفید کرد و نمره قبولی مجاهدت هایش را خداوند به او داد و برایش شهادت نوشت. رئیسی و بهشتی هر دو مظهر آن باورها و اعتقاداتی بودند که سالهاست درخت انقلاب ریشه در آن اندیشه‌ها دارد. آنها هر دو، مظهر شعارهای انقلاب بودند. هردو مصداق بارز "مجاهد فی سبیل الله" بودند. مسئولیت‌پذیری و خستگی‌ناپذیریشان، تکلیف‌گرایی و مقاومت و مداومت در کار و تلاش، از شاخص‌های مدیریت جهادی این عزیزان بود.

هر دو پر تلاش بودند و عدالت‌پیشه. هر دو از مردم بودند و برای مردم و در راه خدمت به مردم شهید شدند. این دو در عین اعتقاد به مشروعیت الهی رهبری و ولایت‌مداری مثال زدنی، به نقش مردم در تحقق پیشرفت کشور و بقای آن باور داشتند. هر دو می‌دانستند که حق حاکمیت تنها متعلق به خداوند قادر متعال است اما قدرت حاکمیت وابسته به مردم است.

در زمانه بهشتی، منافقان و دشمنان دین و انقلاب، از او چهره‌ای ساختند که تنها خون مظلومانه‌ای که بر عمامه‌اش می‌چکید، حقیقت پاک او را به اثبات رساند. پس از شهادت او افراد زیادی بودند که با سیل اشک هایشان حلاکت طلبیدند و شهید رئیسی هم مانند او...

دل‌مان سوخت و آه از نهادمان برآمد از مظلومانه رفتن شهیدی که میلیون‌ها نفر از شهادتش اشک‌ها برگونه جاری کردند. شهید آیت الله رئیسی عزیز رفت و نقش او ماندگار شد بر دل‌ها و ما ماندیم. ما ماندیم و میهنی که امثال او برایش جان دادند و خدمت کردند و خون دل خوردند. ما ماندیم و کشوری که مردمش مفتخرند به اینکه منتخبشان خادم الرضا(ع) بود و خدا هم او را انتخاب کرد.



# همراه این کاروان شوید!

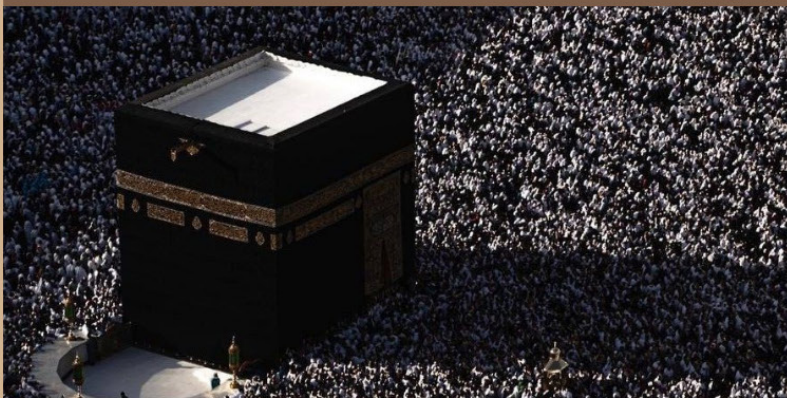
علی یگانه نسب

دعا در نگاه شیعه تنها ابزاری برای تقرب به درگاه خداوند و ابراز نیاز نیست، یک دورخوانی اعتقادات نیز به حساب می‌آید؛ تفاوتی نمی‌کند دعای کمیل از زبان امیرمؤمنان باشد یا دعای عرفه‌ی امام حسین علیهما السلام، امام ما هر زمان زبان به دعا گشوده کلاس درس اعتقادات حقه‌مان را برای تشنگان معرفت برپا کرده است.

امام عرفه نیز چنین است و در التهاب اموی جهان اسلام، آنگاه که قصد هجرت از مدینه به مکه و سپس به سمت کربلا می‌کند و حج را نیمه تمام می‌گذارد تصمیم به خلق ارزشی جدید در دنیای آدم‌های رنگ‌باخته‌ی عصر پس از رسول خدا دارد. او حج را رها می‌کند تا نشان دهد احرام بستن در قتلگاه عزیز آدم بر گردآمدن عالم بدون امام پیرامون کعبه اولویت و حقانیت دارد.

البته نه پس از حج بلکه از ابتدای این حرکت تا اسارت اهل حرم آل الله، همراه جنایات متعدد یزیدیان، این امام حسین و اصحاب او علیهم السلام هستند که علم هدایت را به دست دارند، گاه خطبه میان مردم می‌خوانند، گاه به یک مناسبت دعا و گاه در میدان جنگ رجز... تفاوتی نمی‌کند علی اکبر باشد که در میدان جنگ خود را علی بن حسین بن علی معرفی کند یا عباس بن علی که بالای کعبه بر حقانیت علی علیه السلام خطبه خواند و گفت "این خانه که حق آمد و ایجادش کرد، مسجدی بود که بابای من آبادش کرد"... هر جا فرصتی فراهم می‌شد حقانیت امیرمؤمنان فریاد زده می‌شد.

اما آیا نام بردن از خلیفه برحق رسول خدا تنها دفاع از یک شخص است؟ یقیناً خیر! دفاع از علی بن ابیطالب علیه السلام دفاع از پیامبر اسلام و خدای اسلام نیز محسوب می‌شود و بازگویی این اعتقادات سبب هدایت افرادی می‌شود که علی‌الظاهر با خلافت منحویس معاویه در مسیر اسلام هستند اما در باطن به سمت کفر قدم برمی‌دارند.





در جریان این حرکت تاریخی سیدالشهدا که امروز و در پس چند قرن زندگی بشر می‌توان آن را بسان یک نهضت بزرگ انسانی دانست که در روز عاشورا به اوج خود می‌رسد، اتفاقات ریز و درشت بسیاری برای هدایت بشر رخ داد و دعای عرفه نیز یکی از همین اسباب هدایت است.

سیدالشهدا با بیان الهی خود آنگونه خداوند را خطاب قرار می‌دهد که هر جان آگاهی پذیرا شود اما در عین حال توصیفی عمیق از خدای مورداعتقاد اسلام حقیقی را نیز ارائه می‌کند، خدایی که از او، پدرش و فرزندانش جدا نیست و مردم عصر او تا مردم عصر آخرین حجت الهی باید این مهم را به خاطر بسپارند و بر این اعتقاد از دنیا بروند و گرنه مرگ جاهلی نصیبشان می‌شود.

فراموش نکنیم که امویان برای گمراهی مردم، از توحید تا امامتشان را از آن‌ها گرفتند و چه با روش منافق‌گونه معاویه و چه با منش بی‌حیای یزید مردم را به خدا، پیامبر و خلیفه‌ای فراخواندند که بویی از میراث نخستین اسلام نداشت.

حسین بن علی علیه‌السلام که با تهدیدهای مستقیم و غیرمستقیم دستگاه یزیدی مواجه شده بود با علم به همین امر و در جریان نهضت جهانی خود بارها برای ترمیم بنیان اسلام ناب محمدی تلاش کرد.

حالا یکبار دیگر متن دعای عرفه را بخوانید و واکتوی کنید که آیا امام حسین علیه‌السلام تنها یک دعای زیبا برایمان به یادگار گذاشته یا سندی برای حقانیت شیعه؟ به یاد داشته باشید که توصیف خداوند و ترسیم رابطه خالق و مخلوق در هیچ دیدگاهی مانند اسلام شیعی کامل و جامع نبوده و نیست و این اتفاق مرهون گفتار و کردار پیامبر و امامان معصوم است.

فراموش نکنید این اعتقاد حقه شیعه است که امام، تنها روی منبر و با نقل حدیث، حجت خدا محسوب نمی‌شود؛ در زندان باشد یا در حصر، خانه‌نشین باشد یا در بیابان هجرت، در صلح باشد یا در جنگ، حجت الهی برای بندگان است و کلام و رفتار و تصمیمات او راه را برای پیروانش مشخص می‌کند.

پس تفاوتی نمی‌کند منش امام حسین علیه‌السلام را در دعای عرفه بشناسیم یا در عصر عاشورا، در آنچه در زبان جاری می‌کند یا بر بدنی که لگدمال چهارپایان می‌شود... کافیت او را بخوایم و همراه کاروان او شویم... چیزی به ساعت احتضار او در گودال قتلگاه باقی نمانده است، اگر از دریای خروشان عرفه جا ماندید، از عظمت صحرای خون‌آلود کربلا خود را بی‌نصیب نگذارید!



# عید قربانی وظیفه بر غریزه

## سهیلا رضایی

اسماعیل (ع) دست در دست پدر آرام و استوار به سمت قربانگاه در حرکت است. زمین و زمان در اضطراب است ولی دل پدر و پسر از سر تسلیم بودن در برابر امر پروردگار و بندگی بی چون و چرای حضرت حق در آرامش محض. ابراهیم (ع) بزرگترین دارایی اش را به معبودش تقدیم میکند. همان که بعد از سالها چشم انتظاری در دوران پیری و کهنسالی نور دیده و قوت قلبش بود. آن را فدا میکند تا از همه تعلقات دنیوی رهایی یابد و از این آزمون دشوار زندگی - هم سربلند بیرون آید.

تسلیم بودن در برابر امر الهی به معنای واقعی کلمه در رفتار اسماعیل (ع) معنی می یابد که پس از شنیدن ماجرا از زبان پدر و دریافت دستور ذبح فرزند در عالم خواب، چه زیبا به پدر گفت که فرمان خدا را اجرا کن، انشاءالله که مرا از صابران خواهی یافت.

تنها نگرانیاش اندوه پدر و مادر و داغی بود که بر دل آنها میماند. از پدر خواست تا با ربسمان دست و پایش را ببندد تا شاهد دست و پا زدنش نباشد و رویش را برگرداند تا چشم در چشم هم نباشند و رحم و شفقت پدری، ابراهیم (ع) را از اجرای فرمان الهی بازدارد. از او خواست تا پیراهنش را به یادگار برای مادرش ببرد تا تصلی قلب داغدار و مونس تنهایی اش باشد. ابراهیم (ع) به خواست فرزند عمل کرد و در قربانگاه، خنجر بر گلوی جگر گوشه خود نهاد. تنها فاصله بین این دو و خداوند رگهای گردن اسماعیل (ع) بود. هر چه کرد خنجر نبرید چرا که اراده خداوند بر آن مقدر نبود.

پروردگار بر ضعف ابراهیم ترحم و خواسته او را اجابت کرد و اندوه او را برطرف ساخت چرا که خداوند از رگ گردن به آن دو نزدیکتر بود. ندا آمد که ابراهیم تو از این آزمون سربلند بیرون آمدی، پس دوستی خدا گوارایت باد.

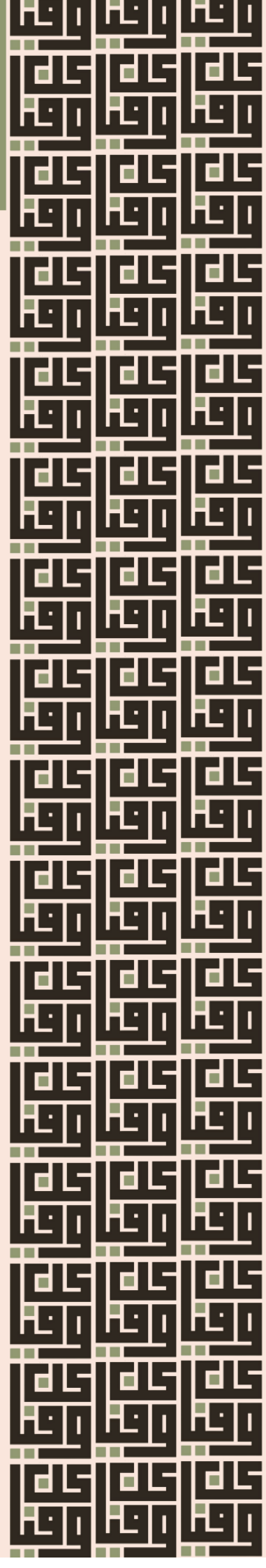
به پاس این ایثار و از جان گذشتگی و ترک نافرمانی خداوند عید قربان توسط حضرت ابراهیم (ع) بنیان گذاشته شد.

آری عید قربان روز پیروزی وظیفه بر غریزه است. غریزه فرزند دوستی به ابراهیم میگوید که فرزندش را ذبح نکند اما وظیفه الهی به او میگوید که تسلیم فرمان پروردگار باشد. حضرت ابراهیم در این دو راهی رضای خداوند را بر تمایلات و خواسته های شخصی خود ترجیح داد و برای همین سزاوار عیدی شد.

هر زمان بین وسوسه های شیطان و دستور خداوند قرار داشتیم و بر جاذبه ها و تمایلات نفسانی غلبه کردیم و اطاعت او را برگزیدیم و از انجام گناه و معصیت سرباز زدیم و بر سر خواسته های شیاطین درونی و بیرونی پا نهادیم آن زمان عید است.

در روز عید قربان قربانی ما چیست؟

سر نهفته در قربانی، فدا کردن و انفاق دارایی ها در راه خداست. ولی در اصل قربانی اصلی نفس اماره است که انسان را همواره به زشتی ها و نافرمانی ها می خواند. قربانی حقیقی همان چیزی است که یاد خدا را در دلهایمان کم رنگ میکند، ایمان ما را ضعیف میکند، باعث دل بستگی به دنیای فانی میشود و ما را از انسان بودن و رشد و تعالی باز میدارد. عامل اصلی را بشناس و آن را در راه قرب الهی قربانی کن تا همچون ابراهیم (ع) لایق دوستی خداوند باشی.



# غریب کوفه

سهیلا رضایی

سلام نمازش را داد و رو برگرداند. تنها سی نفر برای همراهیش مانده بودند. با همان یاران کم از مسجد بیرون آمد. در ابتدای کوچه ده نفر از کوفیان را همراه خود دید، ولی با عبور از اولین خانه جز تنهایی یاوری نداشت. او سفیر حسین (ع) برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن از مردم بود. شمار بیعت کنندگان را هجده هزار نفر نقل کرده اند که از این تعداد سپاهی چهار هزار نفره آماده همراهی او برای دفاع از هانی بودند ولی تمام آنها با خدعه و نیرنگ ابن زیاد گریختند و از یاری او سرباز زدند.

در اوج تنهایی و غربت به خانه زنی رسید که چشم به راه بازگشت پسرش بود. زن از دیدن او تعجب کرد. این مرد در خفقان کوفه، در دل شب، در کوچه ها تنها چه میکرد؟ به او گفت به خانه خود برو. ولی او که در این شهر خانه ای نداشت. او مهمان این مردم بود و در پاسخ به دعوتشان به سویشان آمده بود... که ای کاش نیامده بود. خطاب به زن گفت که من در این شهر غریبم و خانه ای ندارم. او مسلم، پسر عقیل و برادرزاده علی (ع) بود.

زن برایش جا و غذا محیا کرد. از یک سو خوشحال بود که در خانه اش میزبان چنین بزرگواری است و از یک سو دلهره امانش را بریده بود که نکند پسر نااهلش راز مهمان خانه را برملا کند و مخفیگاه مسلم را لو بدهد.

دلهره بیهوده نبود و آنچه نباید میشد، شد. صبح هنگام لشکریان برای دستگیری مسلم به خانه ریختند. او که خون علوی در رگ هایش جریان داشت و از شجاعتترین دلاوران زمان خود بود نبرد جانانه ای کرد ولی سرانجام خسته و زخمی و تشنه دستگیر شد و مظلومانه در روز عرفه سال 60 قمری به شهادت رسید.

تنها نگرانی و دلهره مسلم پیش از شهادت، نامه ای بود که برای پسرعمویش حسین (ع) نوشته بود و او را به کوفه فراخوانده بود. ولی افسوس که مردمان کوفه همان یاران علی (ع) بودند که حضرت برای جدایی از دستشان آرزوی مرگ می کرد.

مسلم غریبانه و تنها در کوفه به شهادت رسید در حالی که پیش از آن مشتاقان زیادی چشم به راه آمدنش بودند و خود را عاشق سینه چاک ولایت میدانستند و از شوق دیدار حسین (ع) و بیعت با سفیرش روز و شب میگریستند. آن عشق سوزناک و شوق وصال چه شد؟ چه شد که حجت خدا را تنها گذاشتند و خون پاکش را به ناحق در سرزمین کربلا بر زمین ریختند و بر خاندان پاکش جسارتها روا داشتند؟ جمله تلخی است ولی افسوس که تاریخ تکرار میشود. مردم کوفه تکرار میشوند و داستان تنهایی و غربت پایانی ندارد.

فرق ما با مردم کوفه آن زمان در چیست؟ نکنند وضع ما از آنها بدتر باشد که اگر بهتر بود امامان در کنارمان بود. در روزمرگی زندگیایمان دست و پا میزنیم و با نبودش کنار آمده ایم. شوق و شور وصالی نداریم و غیبتش را درک نمی کنیم. صادقانه از خود بپرسیم چند مرتبه در روز به یاد مولایم و او را از خدا می خواهیم. در هفته، ماه و یا شاید سال از طلب یار سفر کرده غافلیم و در فراغش آرام و استوار. خود را مرید و منتظر میدانیم ولی در مسیر دیگری گام برمیداریم.

مرور تاریخ به بهانه کسب تجربه و عبرت از رویدادهاست. پس نگذاریم که حجت خدا بیش از این در انتظار بازگشت ما باشد و در غیبت طولانی همچنان چشم به راه. به راستی که ما غایب و او منتظر آمدن ماست. پس دست بیعت به سویش دراز کنیم و بر عهدی که بستیم تا پای جان بمانیم.

اللهم عجل لولیک الفرج

به امید ظهور منجی و تشکیل دولت عدل علوی.

# مخبر

**منجی منتظر من و توست.**

**منتظر انتقادات و پیشنهادات شما هستیم.**

**راه ارتباطی با مدیر مسئول نشریه:**

**@monji\_entezar**

**@kanoon\_entezar\_esf**

